

پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است، که این در باره بتهای بیجان مفهوم ندارد، و یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عائد شود، و یا ترس از زیانشان، ولی اقدام من به شکستن بتهانشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست؟! باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه‌های سرزنش بر روح بیدردشان کوبید و گفت: اف بر شما، و بر این معبودهائی که غیر از

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۲

«الله» انتخاب کرده‌اید؟! (اف لکم و لما تعبدون من دون الله).  
 «آیا هیچ اندیشه نمی‌کنید، و عقل در سر ندارید؟! (ا فلا تعقلون).  
 ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست نداد مبدا بیشتر لجاجت کنند.  
 در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید، صدا زد این مجسمه‌های بیروح چیست؟ که شما می‌پرستید؟ اگر می‌گوئید سنت نیاکان شما است، هم شما و هم آنها همراه بودید.  
 در دومین مرحله، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بتهای چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصاً با اخطار قبلی به سراغ بتهای رفت و آنها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته‌اند همه بیهوده است.  
 در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آنها را در بن بست قرارداد، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد.  
 خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تاثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت.  
 اما بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامتهای استفهام در مغزهای آنها باقی ماند، و مقدمه‌های شد برای بیداری و آگاهی گسترده‌تر در آینده.

از تواریخ استفاده می‌شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۳

آیه ۶۸ - ۷۰

آیه و ترجمه

۶۸ قالوا حرقوه و انصروا الهتکم ان کنتم فعلین

۶۹ قلنا ینار کونی بردا و سلما علی ابرهیم

۷۰ و اءرادوا به کیدا فجعلنهم الاخسرین

ترجمه :

۶۸ - گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است.

۶۹ - (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

۷۰ - آنها میخواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم.

تفسیر:

آنجا که آتش گلستان می‌شود

گرچه با استدلال‌ات عملی و منطقی ابراهیم، همه بتپرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود!

معمولا رابطه معکوسی میان «زور» و «منطق» وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر می‌شود منطق او ضعیفتر می‌گردد. جز در مردان حق که هر چه قویتر میشوند متواضعت و منطقیتر می‌گردند.

زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جایی نرسیدند فوراً تکیه بر زور و قدرتشان میکنند، و در مورد ابراهیم درست از همین برنامه استفاده شد، چنانکه

قرآن می‌گوید: «جمعیت فریاد زدند او را بسوزانید و خدایان خود رایاری کنید اگر کاری از دست شما ساخته است» (قالوا حرقوه وانصرفوا الهتکم ان کنتم فاعلین).

سلطه‌گران زورگو برای تحریک توده‌های ناآگاه، معمولاً از نقطه‌های ضعف روانیشان استفاده میکنند، چرا که آنها روانشناسند و بر کار خود مسلط! همانگونه که در این ماجرا کردند و شعارهایی دادند که به اصطلاح به رگ غیرت آنها بخورد گفتند: اینها خدایان شما هستند، مقدساتان به خطر افتاده، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده، غیرت و حمیت شما کجا است؟ چرا این قدر ضعیف و زبون هستید چرا خدایانتان را یاری نمی‌دهید، ابراهیم را بسوزانید و خدایانتان را یاری بدهید اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید.

ببینید همه مردم از مقدساتشان دفاع میکنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است.

خلاصه امثال این لاطائلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم شوراندند آنچنان که بجای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریائی از آتش به وجود آوردند، تا با این عمل هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند، و هم ابهت و عظمت پنداری بتها که سخت با برنامه ابراهیم آسیب دیده بود تا حدی تامین شود، تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته‌اند که هیچگونه بعید به نظر نمی‌رسد:

از جمله اینکه می‌گویند: چهل روز مردم برای جمع‌آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزمهای خشک فراوانی جمع‌آوری کردند، کار به جایی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشم‌ریسی بود از درآمد آن پشته هیزمی تهیه کرده بر آن میافزودند، و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی

برای خریداری هیزم وصیت مینمودند و حاجتمندان برای برآمدن حاجاتشان نذر میکردند که اگر به مقصود خود برسند فلان مقدار هیزم بر آن بیفزایند. به همین جهت هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزمها افکندند به اندازه‌های

شعله‌اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند. بدیهی است به چنین آتش گسترده‌ای نمی‌توان نزدیک شد تا چه رسد به اینکه بخواهند ابراهیم را در آن بیفکنند، ناچار از منجنیق استفاده کردند، ابراهیم را بر لای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده میخوانیم: هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و میخواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند، و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند.

و نیز نقل کرده‌اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت: الک حاجة؟ «آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم»؟

ابراهیم ( علیه السلام ) در یک عبارت کوتاه گفت: اما الیک فلا: اما به تو، نه! (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بینیاز و بر همه مشفق است).

در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: فاسئل ربک «پس نیازت را از خدا بخواه».

و او در پاسخ گفت: حسبی من سؤالی علمه بحالی: «همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است!».

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۶

در حدیثی از امام باقر ( علیه السلام ) میخوانیم: در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد توکلت علی الله.

این دعا به عبارتهای دیگری در کتب دیگر نیز آمده است.

به هر حال ابراهیم ( علیه السلام ) در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله‌های آتش فرستاده شد، آنچنان مردم فریاد شادی کشیدند که گوئی شکننده بتها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدائی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده، و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنانکه قرآن در اینجا می‌گوید: به آتش گفتیم ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم).

بدون شک فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد.

معروف چنین است که آتش آنچنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم میخورد، و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر به «سلاما» نبود آتش آنچنان سرد میشد که جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد! و نیز در روایت معروفی میخوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبائی شد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۷

حتی بعضی گفته اند آن روز که ابراهیم در آتش بود: آرامترین و بهترین و راحتترین روزهای عمرش محسوب میشد. به هر حال در اینکه آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی هیچ سببی بیفرمان خدا کاری از او ساخته نیست، یک روز به کارد در دست ابراهیم می گوید نبر! و روز دیگر به آتش می گوید مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را. و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری کوتاه و فشرده میفرماید: آنها تصمیم گرفتند که ابراهیم را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم (وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین). ناگفته پیداست که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرونشست، دهانها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم در باره این پدیده عجیب سخن میگفتند، عظمت ابراهیم و خدای او ورد زبانها شد، و موجودیت دستگاه نمرود به خطر افتاده، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید، هر چند دلهای بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد هر چند این گروه در اقلیت بودند.

نکته ها:

#### ۱ - سبب سوزی و سبب سوزی

گاه می شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می شود که خیال می کند این

آثار و خواص از آن خود این موجودات است، و از آن مبدء بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می‌شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به «سبب سازی» و «سبب سوزی» می‌زند. موجوداتی که ظاهراً کاری از آنها ساخته نیست، سرچشمه آثار عظیمی میشوند به عنکبوت فرمان می‌دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور بتند و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جامیگشتند و اگر او را مییافتند نابود میکردند مایوس میسازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می‌کند.

و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش درسوزندگی و کارد در برندگی) از کار میاندازد، تا معلوم شود اینها هم از خود چیزی ندارند که اگر رب جلیل نهیشان کند از کار میافتند حتی اگر ابراهیم خلیل» فرمان دهد.

توجه به این واقعیتهای که نمونه‌های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیدهایم روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آنچنان زنده و بیدار می‌کند که به او نمی‌اندیشند و از غیر او یاری نمی‌طلبند، خاموش کردن آتش مشکلات را تنها از او میخواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می‌طلبند، جز او نمی‌بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی‌کنند.

## ۲- نوجوان قهرمان

در بعضی از کتب تفسیر آمده ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شدشانزده سال بیشتر نداشت و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام ۲۶ سال ذکر کرده‌اند.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۴۹

به هر حال او در سنین جوانی بوده است و با آنکه ظاهراً یار و یاورى نداشت با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوتهای دیگر بود پنجه در افکند، و یک تنه به مبارزه جهل و خرافات و شرک رفت و تمام مقدرات پنداری محیط را به بازی گرفت و از خشم و انتقام مردم کمترین وحشتی به خود راه نداد، چرا که قلبش از عشق خدا پر بود و توکل و تکیه‌اش بر ذات پاک او بود. آری چنین است ایمان، که در هر جا پیدا شود شهادت می‌آفریند و در هر کس وجود داشته باشد شکست ناپذیر است!.

در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایه‌های که مسلمانان برای مبارزه با قدرتهای اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند همین سرمایه بزرگ است.

در حدیثی از امام صادق ( علیه السلام ) میخوانیم: ان المؤمن اشد من زبر الحديد ان زبر الحديد اذا دخل النار تغير و ان المؤمن لو قتل ثم نشر ثم قتل لم يتغير قلبه: مؤمن از قطعات آهن و فولاد محکمتر است، چراکه آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شود تغییر مییابد، ولی مؤمن اگر کشته و سپس مبعوث گردد و باز هم کشته شود قلبش تغییر نمی کند.

### ۳ - ابراهیم و نمرود

در تواریخ آمده است هنگامی که ابراهیم را در آتش افکندند، نمرود یقین داشت که ابراهیم تبدیل به مشتی خاکستر شده است، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید، به اطرافیاناش گفت من ابراهیم را زنده میبینم، شاید اشتباه می کنم! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد دید مطلب همین است، نمرود فریاد زد ای ابراهیم! به راستی که خدای تو بزرگ است و آنقدر

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۰

قدرت دارد که میان تو و آتش حائلی ایجاد کرده!... اکنون که چنین است من میخواهم به خاطر این قدرت و عظمت، برای او قربانی کنم (و چهارهزار قربانی برای این کار آماده کرده) ولی ابراهیم به او گوشزد نمود که هیچگونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه قبلایمان آوری. اما نمرود در پاسخ گفت در این صورت سلطنت و حکومتم بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست!

به هر حال این حوادث باعث شد که گروهی از بیداردلان آگاه به خدای ابراهیم ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزاید (و شاید همین ماجرا سبب شد که نمرود عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم نشان ندهد، و تنها به تبعید کردنش از سرزمین بابل قناعت کند).

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۱

آیه ۷۱ - ۷۳

آیه و ترجمه

۷۱ و نجینه و لوطا الی الارض الی برکنا فیها للعلمین  
۷۲ و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صلحین  
۷۳ و جعلنهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرت و اقام الصلوة و

ترجمه :

۷۱ - و او و لوط را به سرزمین (شام) که آنرا برای همه جهانیان پر برکت ساختیم نجات دادیم.

۷۲ - و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم.

۷۳ - و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت میکردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت میکردند.

تفسیر:

هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان

داستان آتشسوزی ابراهیم و نجات اعجاز آمیزش از این مرحله خطرناک

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۲

لرزه بر ارکان حکومت نمرود افکند، به گونهای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت، چرا که دیگر نمی توانست ابراهیم را یک جوان ماجراجو و نفاقافکن معرفی کند، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه میتواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود، شناخته میشد، او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی میماند، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بینظیرش مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود، او به هر حال باید از آن سرزمین بیرون رود.

از سوی دیگر ابراهیم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود، ضربه های خردکننده یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زد و بذریع ایمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده، تنها نیاز به عامل «زمانی» بود که تدریجاً این بذرها بارور گردد و بساط بت و بت پرستی برچیده شود.

او باید از اینجا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آنجا نیز پیاده کند، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق لوط (لوط برادرزاده ابراهیم بود) و همسرش ساره و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند.

آنچنانکه قرآن در آیات مورد بحث می گوید: «ما ابراهیم و لوط را



به سرزمینی که برای جهانیان پر برکتش ساخته بودیم نجات و رهایی بخشیدیم»

**(و نجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین).**

گرچه نام این سرزمین صریحا در قرآن نیامده ولی با توجه به آیه اول سوره اسراء (سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله).

معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۳

در اینکه ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمرود او را تبعید کردند و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحثهای مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یکسو نمرود اطرافیانش ابراهیم را خطر بزرگی برای خود میدیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند، و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سرزمین تقریبا پایان یافته میدید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در بابل ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانش تمام شود.

جالب اینکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم (علیه السلام) را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود. ابراهیم به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر میخواهید «مالم» را بگیری پس عمری را که در این سرزمین مصرف کردهام به من بازگردانید! بنابراین شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند!

هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت: من میترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آئین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند! (انه ان بقى فى بلادکم افسد دینکم و اضر

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۴

آیه بعد به یکی از مهمترین مواهب خدا به ابراهیم که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است اشاره کرده میفرماید: ما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم (و وهبناله اسحاق و یعقوب نافلة). «و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم» (و کلا جعلنا صالحین).

سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سرمیبرد و آیه ۱۰۰ سوره صافات گویای این خواسته درونی او است: رب هب لی من الصالحین. «پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن». سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد، نخست اسماعیل و سپس اسحاق را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند. تعبیر به «نافلة» که ظاهراً تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خدا نوه صالحی نیز بر آن افزود، زیرا نافلة در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است. آخرین آیه مورد بحث به مقام امامت و رهبری این پیامبر بزرگ و بخشی از صفات و برنامه‌های مهم و پرارزش آنها بطور جمعی اشاره می‌کند. در این آیه مجموعاً «شش قسمت» از این ویژگیها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می‌شود مجموعاً هفت

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۵

ویژگی را تشکیل می‌دهد، این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شده شرحی باشد برای صالح بودن آنها که در آیه قبل آمده است.

نخست می‌گوید «ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم» (و جعلناهم ائمة).

یعنی علاوه بر مقام «نبوت و رسالت» مقام «امامت» را نیز به آنها دادیم - امامت همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم آخرین مرحله سیر تکاملی

انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است.

فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت میکنند و از آن خبر میدهند و به مردم ابلاغ میکنند، ابلاغی تواءم با بشارت و انداز.

اما در مرحله «امامت» این برنامه‌های الهی را به مرحله اجرا درمی‌آورند خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن، در این مرحله آنها مربینند، و مجری احکام و برنامه‌ها، و پرورنده انسانها، و به وجود آورنده محیطی پاک و منزه و انسانی.

در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه‌های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریعی و تکوینی است.

امام از این نظر درست به خورشید میماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می‌دهد.

در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می‌کند: آنها به فرمان ماهدایت میگردند (یهدون بامرنا).

نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود (البته

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۶

برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند).

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که «ما به آنها انجام کار خیر را وحی کردیم و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات» (و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة). این وحی میتواند وحی تشریعی بوده باشد، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه‌های دینی آنها گنجانیدیم: و نیز میتواند وحی تکوینی باشد، یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم.

البته هیچیک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگیها و زمینه‌ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی‌رسد. ذکر اقامه صلوة و اداء زکات بعد از فعل خیرات: به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست بطور عام در جمله و اوحینا الیهم فعل الخیرات و بعد به طور

خاص بیان شده است.

و در آخرین فراز به مقام عبودیت آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها همگی فقط ما را عبادت میکردند» (و کانوا لنا عابدین).

ضمناً تعبیر به «کانوا» که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده‌اند و در پرتو همین برنامه‌ها، خداوند مواهب تازه‌ای به آنها بخشیده.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله «یهدون بامرنا» درحقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق، در برابر رهبران و پیشوایان باطل است

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۵۷

که معیار کار آنها بر هوسهای شیطانی است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: امام در قرآن مجید دو گونه است در یکجا خداوند میفرماید: «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم میشمرند. و حکم او را برتر از حکم خود قرار میدهند، ولی در جای دیگر میفرماید: و جعلناهم ائمة یدعون الی النار: «ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می‌کنند» فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار میدهند و مطابق هوسهای خود و بر ضد کتاب الله عمل می‌نمایند.

و این است معیار و محک برای شناسائی امام حق از امام باطل.

